

نواندیشی دینی، متن مقدس و خشونت

منبع: سایت رادیو زمانه، روز پنج‌شنبه، مورخ: ۹۵/۷/۸

چندی پیش، مقاله « روشنفکری دینی و مسئله شر»، نوشته محمدرضا نیکفر را در سایت «رادیو زمانه» خواندم.^۱ به نظرم، خطاهای چندی در تحلیل ایشان درباره حدود و ثغور کند و کاوهای روشنفکرانه و دین اندیشانه جماعت موسوم به نواندیشان دینی و روشنفکران دینی به چشم می خورد. در سطور پیش رو می گویم ابتدائاً تلقی خود درباره مدعیات جناب نیکفر را صورتبندی کرده، سپس به نقد آنها همت گمارم. جهت ایضاح روایت از سخنان ایشان، خوبست ابتدائاً فقراتی از مقاله ایشان را مرور کنیم:

« عدالت ایجاب می کند که از پی علت پرسیم؛ و وقتی جرم را به شکل رادیکالی پی جویی کنیم، به مجرمی به اسم اسلام یا درون اسلام می رسیم... آیا می توان به الاهیات سیاسی اسلامی معاصر انتقاد کرد، بدون درگیر شدن با منشأ و مبدأ آن در صدر اسلام؟ - با نظر به اینکه «صدر» در اسلام یک دوره تاریخی همتراز با دیگر دوره ها نیست. اسلام اصیل یعنی صدر آن: صدر منبع اسلام است و آنچه به عنوان صدر گرفته می شود، پارادایمی جاودانی است... روشنفکری دینی در اسلام بر زمینه سنت نگاه انتقادی به ملایان زاده می شود. سنت بدبینی به ملایان کار روشنفکران دینی را ساده می کند: اسلام به ذات خود ندارد عیبی، هر عیب که هست از شریعت مداران آن است... از وعده رستگاری در اسلام، دو تعبیر صورت می گیرد: یکی تعبیر فقیهانه است که شرط رستگاری را عمل به تکلیف های دینی می داند، و دیگری تعبیر عارفانه است که بر نظرکردگی و عنایت الهی تأکید می کند. هر دو تعبیر شروارانه اند، به این دلیل که وعده هایی دروغین اند که انسان ها را قربانی می کنند.»

« روشنفکری دینی نوعی تئودسیسه است به صورت دین-مبرا-دانی. روشنفکر دینی پلشتی در تاریخ دین را می بیند و می کوشد بقبولاند که آن پلشتی از اصل دین دور است و برآمده از اعراض است، مهمتر از همه از طایفه ملایان... در این گفتار شهامت بیشتری از روشنفکران دینی طلبیده شد؛ خواسته شد که شرارت را نه در عرضیات، بلکه در ذاتیات دین ببیند. نشان دادن چنین شهامت و جسارتی اقتضای موقعیت کنونی است. اما آیا چنین درخواستی از روشنفکر دینی منطقی است؟ آیا می توان در اصل دین شر دید، در عین حال همچنان دینی بود؟ این یک پرسش کیرکگوری است، یعنی از مقوله آن پارادوکس ایمانی ای است که کیرکگور، جدی ترین مؤمن تاریخ، جرأت درگیری با آن را پیدا کرده است.»

نیکفر براین باور است که «اسلام اصیلی» وجود دارد که می توان آنرا در صدر اسلام یافت. به نزد وی، پلشتی و زشتی و شرارت متعلق به صدر و اصل اسلام است، اسلامی که «پارادایمی جاویدان» است و گریز و گزیری از آن نیست. سپس، به سروقت روشنفکران دینی می رود؛ نواندیشانی که به زعم وی در پی «دین مبرا دانی» اند و معتقدند اسلام به ذات خود عیبی ندارد و پلشتی ها نسبتی با اصل دین ندارند، بلکه هر عیبی که هست از مسلمانی ما نشات می گیرد. در انتهای مقاله، وی از روشنفکران دینی می خواهد که شهامت بیشتری به خرج دهند و شرارت را نه در عرضیات، که در ذاتیات دین ببینند و به اقتضای کیر که گارد به سر وقت پارادوکس ایمانی روند و روایتی نو از ایمان بدست دهند.

۱. <https://www.radiozamaneh.com/291888>

چنانکه در می یابم، نیکفر در تقریر مدعیات خویش، مرتکب سه خطای مهم شده است؛ هم در تحلیل فلسفی پدیده های اجتماعی ای نظیر «دین» و «دینداری» به خطا رفته، هم در صورتبندی نگرش و آراء نواندیشان دینی اشتباه کرده؛ هم در انتهای مقاله در پی برقراری نسبت ناموجهی میان پروژه کیر که گور و پروژه نواندیشی دینی بر آمده است. در زیر می کوشم ادله ای چند له مدعیات خویش اقامه کرده، آنها را موجه نمایم.

۱. از مفروضات نیکفر در تحلیل پدیده هایی چون «دین» و «اسلام» که به تعبیر فیلسوفان زبان، در عداد «برساخته های اجتماعی»^۱ اند، «ذات گرایی»^۲ است. به نزد وی، مقولاتی مانند اسلام، «ذاتی» دارند، ذاتی که متشکل از مؤلفه های تخطی ناپذیر و از پیش متعین است. لازمه منطقی این سخن این است که پدیده هایی نظیر مدرنیته، لیبرالیسم، سکولاریسم... که در زمره برساخته های اجتماعی اند، نیز واجد ذات اند و می توان تنها از یک نوع بروز و ظهور عینی و اجتماعی آنها سراغ گرفت. برای نقد این مدعا، هم می توان دلیل تجربی - تاریخی اقامه کرد، هم استدلال دلالت شناختی.^۳ جان گری به درستی به جای لیبرالیسم، از «لیبرالیسم ها»^۴ سخن می گفت و سراغ می گرفت؛ فیلسوف و مورخی نظیر ارنست کاسیرر نیز، قرائتهای مختلف از مدرنیته و روشنگری را از یکدیگر تفکیک می کرد و روایت فرانسوی از عصر روشنگری را که با اصحاب دایره المعارفی چون دیدرو و دالامبر شناخته می شود، از روایت آلمانی - هلندی - انگلیسی آن که قهرمانانی چون اراسموس، لایب نیتس، کانت و هگل دارد، باز می شناخت.^۵ لازمه سخن کاسیرر این است که در مقام تحلیل پدیده مهیبی چون مدرنیته و روشنگری، با کثرت غیر قابل تحویل به وحدتی مواجهیم؛ کثرتی که نازدودنی است و از اقتضائات بسط یک پدیده اجتماعی در بستر تاریخ است. بر همین سیاق، می توان به تحلیل درباره پدیده دین، عموماً و دین اسلام خصوصاً همت گمارد. نگاه تجربی - تاریخی به سنت ایرانی - اسلامی در چهارده قرن گذشته، کثرت روایت های مختلف از اسلام را به تصویر می کشد: اسلام فقیهانه، اسلام فیلسوفانه، اسلام عارفانه و اسلام متکلمانانه.^۶ در پنجاه سال اخیر نیز می توان کثرت غیر قابل

۱. socially- constructed

۲. essentialism

۳. semantic

پیشتر در دو مقاله «تعبد و مدرن بودن» و «روشنگری دینی و آبخوره فلزی؟!»، جهت نقد مدعیات جناب مصطفی ملکیان درباره ربط و نسبت میان تدین و تعبد، همچنین دفاع از سازگاری درونی اصطلاح «روشنگری دینی»، از این سنخ استدلالها بهره برده ام. نگاه کنید به:

<http://www.begin.sorousedabagh.com/pdf/163.pdf>

"تعبد و مدرن بودن"، امر اخلاقی، امر متعالی، جستارهای فلسفی، تهران، نشر پارسه، ۱۳۹۲، چاپ دوم، صفحات ۱۰۶-۹۳.

۴. liberalism

۵. برای بسط بیشتر این مطلب، نگاه کنید به اثر محققانه و متبعا نه زیر:

ارنست کاسیرر، فلسفه روشنگری، ترجمه یدالله موقن، تهران، ۱۳۷۰.

۶. عبدالکریم سروش در آثار دین شناسانه خویش، با تفکیک میان اصناف دینداری از یکدیگر، این کثرت را به رسمیت شناخته است. به نزد وی، می توان «دینداری معیشت اندیش»، «دینداری معرفت اندیش» و «دینداری تجربت اندیش» را از یکدیگر باز شناخت. افزون بر این، وی دینداری معیشت اندیش را منقسم بر دو قسم «دینداری معیشت اندیش عالمانه» و «دینداری معیشت اندیش عامیانه» کرده؛ در وهله بعدی «دینداری معیشت اندیش عالمانه» را منقسم بر دو قسم دنیوی و اخروی انگاشته است. چنین تقسیماتی از اقتضائات به رسمیت شناختن طیفی رنگارنگ از روایت های مختلف از دینداری است. جهت بسط بیشتر این تقسیم بندی ها، نگاه کنید به:

عبدالکریم سروش، «دین و دنیای جدید»، سنت و سکولاریسم، تهران، صراط، چاپ پنجم، ۱۳۹۱. همچنین، نگاه کنید به: سروش دباغ، آئین در آئینه: مروری بر آراء دین شناسانه عبدالکریم سروش، تهران، صراط، ۱۳۹۴، چاپ چهارم، مدخل پنجم.

تحویل به وحدت در عالم اسلام را صورتبندی کرد و اسلام سنتی^۱، اسلام سنت گرایانه^۲، اسلام بنیاد گرایانه^۳ و اسلام نواندیشانه^۴ را از یکدیگر باز شناخت.^۵ ندیدن این تنوع و تکثر و تحویل این طیف رنگارنگ به یک روایت از اسلام (اسلام بنیاد گرایانه و داعشی گری)، مصداقی از «مغالطه کنه و وجه» است و کثیر الاضلاعی را به یکی از اضلاع آن فرو کاستن. باید عنایت داشت که بحث کنونی، صبغه توصیفی و تبیینی دارد و نه ارزش مدارانه^۶؛ در واقع، پس از به رسمیت شناختن این تکثر در جوامع اسلامی، می توان به ادله هر یک از قائلان به این روایت ها پرداخت و درباره محتوای صدق و میزان معرفت بخشی آنها گمانه زنی کرد و یکی را برگرفت و دیگر روایت ها را ناموجه انگاشت و فرو نهاد. علی ای حال، بر کشیدن یک قرائت و ناموجه انگاشتن دیگر قرائتها و یا موجه نینگاشتن تمام این قرائتها، پس از به رسمیت شناختن این تکثر و تنوع در می رسد.

افزون بر دلیل تجربی- پسینی، می توان استدلال دلالت شناختی نیز اقامه کرد و ذات گرایی مفروض گرفته شده در مدعیات نیکفر را نقد کرد. « شباهت خانوادگی»^۷، از مفاهیم برساخته ویتگنشتاین متاخر، صبغه نومینالیستی دارد و در مقام نقد ذات گرایی ارسطویی است. چنانکه در می یابم، استدلال های اقامه شده توسط ویتگنشتاین در این باب در کاوشهای فلسفی^۸، مقنع است؛^۹ لازمه این سخن این است که فهرست مؤلفه ها و مقومات برسازنده مقولات و مفاهیمی چون دین، لیبرالیسم، دموکراسی، مدرنیته.. گشوده^{۱۰} است و از پیش مشخص شده و متعین نیست. پس، همانطور که به تعبیر ویتگنشتاین «بازی» نداریم و «بازی ها» داریم؛ « سکولاریسم» و « دین» و « اسلام» نداریم، بلکه « دین ها»، «اسلام ها» و « سکولاریسم ها» داریم؛ دین ها، اسلامها و سکولاریسم هایی که در بستر تاریخ لف و نشر پیدا کرده و سر بر آورده اند. با عنایت به آشنایی جدی جناب نیکفر با آموزه های فلاسفه قاره ای، اسباب تعجب است که ایشان در تحلیل مقوله ای نظیر اسلام، مفهوم « تاریخت»^{۱۱} را که نسب نامه هگلی دارد و بروابسته به سیاق^{۱۲} بودن و تکثر و بروز و ظهور پدیده های اجتماعی در بستر تاریخ انگشت تاکید می نهد، لحاظ نکرده و در نظر نیاورده است.

۲. از تحلیل ناموجه نیکفردر باره پدیده های اجتماعی که بگذریم، به نظرم ایشان در تحلیل سمت و سوی پروژه نواندیشی دینی، دست کم در سه دهه اخیر، نیز بالمره به خطا رفته اند. بر خلاف نظر ایشان، تاکید بر این مسئله که اسلام ذاتی دارد و آن ذات عیبی

۱. traditional Islam

۲. traditionalist Islam

۳. fundamentalist Islam

۴. reformist Islam

۵. چند ماه پیش در سمینار « چند فرهنگ گرایی» در دانشگاه کاتولیک «یوپاپ» مکزیک، تحت عنوان « اسلام و خشونت» سخنرانی کردم. جهت بررسی روشمند و جامع الاطراف این موضوع، در ابتدای بحث خود گفتم وقتی سخن از نسبت میان اسلام و خشونت به میان می آید، باید این پرسش کلان را به پرسشهای خرد ربط و نسبت میان کدام روایت از اسلام و خشونت تقسیم کرد. در ادامه، با تفکیک میان چهار روایت از اسلام، تحت عناوین «اسلام سنتی»، «اسلام سنت گرایانه»، «اسلام بنیاد گرایانه» و «اسلام رفرمیستی»، به صورتبندی ربط و نسبت میان هر یک از این قرائت های از اسلام و مقوله خشونت پرداختم. برای خواندن گزارشی از این سمینار، نگاه کنید به:

<http://www.begin.sorousedabagh.com/pdf/446.pdf>

۶. evaluative

۷. family resemblance

۸. Philosophical Investigations

۹. به عنوان نمونه، در مقاله « کاوشهای فلسفی و مفهوم « شباهت خانوادگی»»، از سلسله مقالات « فلسفه ویتگنشتاین متاخر» که بیشتر در سایت « رادیو زمانه» منتشر شده، ربط و

نسبت میان مفهوم « شباهت خانوادگی» و « ذات گرایی ارسطویی» را بررسی کرده ام. نگاه کنید به:

<http://www.begin.sorousedabagh.com/pdf/450.pdf>

۱۰. open-ended

۱۱. historicity

۱۲. context-dependency

ندارد و هر عیب که هست از مسلمانی ماست، فرسنگ ها با آموزه های دهه های اخیر روشنفکران دینی فاصله دارد. فی المثل، عبدالکریم سروش در مقاله <https://www.radiozameh.com/301199> «عقیده و آزمون» که حدودا بیست و پنج سال پیش منتشر شده، صراحتا از آزمون شدن عقاید دینی در بستر تاریخ سخن گفته و تصریح کرده که نمی توان در دین شناسی از این مهم چشم پوشی کرد و صرفا به بحث و فحص الاهیاتی - فلسفی درباره عقاید دینی پرداخت، بلکه باید آنها را در آیینۀ تاریخ دید و از این منظر نیز در آنها نظر کرد.^۱ از قضا، از تفتن های نیکو و رهگشای جریان نواندیشی دینی متاخر، برکشیدن تاریخی اندیشی است و زمینه تاریخی تکون متن مقدس را در دین شناسی خود لحاظ کردن.^۲ نواندیشی دینی، به روایت من، ابا در این اندیشه نیست که: اسلام به ذات خود عیبی ندارد و هر عیب که هست در مسلمانی ماست؛ بلکه با به رسمیت شناختن تفاسیر و روایت های مختلفی که در بستر آئین اسلام روئیده، امری که از اقتضائات بسط هر پدیده اجتماعی است که از مقام اجمال به تفصیل در می آید؛ افزون بر نقد قرائت سنتی، به نقد قرائت بنیادگرایانه از اسلام که در دهه های اخیر سربرآورده و قدمتی چهل - چهل و پنج ساله دارد، پرداخته، روایتی انسانی - اخلاقی از سنت دینی به دست می دهد. روایتی که متضمن اجتهاد در اصول است و نظام الاهیاتی بدیلی بدست می دهد و به قدر طاقت بشری جسورانه است؛ چرا که به تعبیر اقبال لاهوری متضمن بازنگری در «کل دستگاه مسلمانی» است و قرائتی نوین و غیر ارتدوکس از مقولاتی نظیر توحید، نبوت، فقه، اخلاق، رابطه میان علم و دین... بدست می دهد و از تفکیک نهاد دیانت از نهاد حکومت سخن می گوید و در پی واکاوی زمینه و زمانه پیدایی متن مقدس و نسبت این متن با مقولاتی چون خشونت و شرارت است، بدون اینکه در این میان از «دین مبرا دانی» و «الاهیات شکنجه» سخن بگوید و «شرارت را در اصل دین ببیند» و تاریخی نگری را فرو نهد و از مفاهیم ذات گرایانه رهنی مثل «اصل دین» مدد بگیرد.^۳ نواندیشان دینی نه در پی ندیدن و انکار اموری اند که ذیل تمدن ایرانی - اسلامی طی چهارده قرن قبل رخ داده، نه در پی بزک کردن و بدست دادن تبیینی متکلفانه و متصنعانه از این اموراند؛ بلکه با وام کردن روش هایی چون «پدیدارشناسی تاریخی» و احراز روشمند «امور عرضی» که در متن مقدس راه یافته، در پی بازخوانی انتقادی سنت پس پشت و فهم روح و پیام مندرج در متن مقدس و سنت دینی و صورتبندی و بازآفرینی آنها در روزگار کنونی اند؛ نگرشی که هرچند با قرائت سنتی و روایت بنیادگرایانه از اسلام، فاصله بسیار دارد، در عین حال همچنان ذیل این سنت ستر قرار می گیرد.

۳. نیکفر در انتهای مقاله می پرسد: آیا می توان در اصل دین شر دید و همچنان مؤمن باقی ماند؟ وی این پرسش را کیرکه گاردی می انگارد و از مقوله پارادوکس ایمانی ای که این فیلسوف دانمارکی نیمه اول قرن نوزدهم با آن دست و پنجه نرم می کرد، سراغ می گیرد. از تعبیری چون «اصل دین» که صبغه ذات گرایانه دارد و ناموجه است که بگذریم، به نظرم جناب نیکفر در نسبت سنجی میان

۱. جهت بسط بیشتر این مطلب، نگاه کنید به:

عبدالکریم سروش «عقیده و آزمون»، فربه تر از ایڈنولوژی، تهران، صراط، ۱۳۷۳.

۲. آثاری چون بسط تجربه نبوی، نوشته عبدالکریم سروش و تقدی بر قرائت رسمی از دین، نوشته محمد مجتهد شبستری، آثاری قابل توجه در این میان اند؛ اندراج مؤلفه تاریخت در دین شناسی، از آموزه های نیکو و رهگشای این دو اثر در ادبیات نواندیشی دینی متاخر است.

۳. نواندیشی دینی متاخر در پی آن نیست که فی المثل ظهور «داعش» در بلاد اسلامی را پنهان کند و منکر انتساب آن به سنت اسلامی شود، بلکه با رصد کردن این جریان و سراغ گرفتن مؤلفه های چون «تحت اللفظی گرایی» و «غیر تاریخی گری» در آن، به نقد صریح آن همت گماشته است. به عنوان عضوی از خانواده نواندیشی دینی، در دو مقاله «اسلام و خشونت» و «پیامبر اسلام، خشونت و عدالت»، با تاسی به برخی از جستارهای مهم اثر تقدی بر قرائت رسمی از دین، نوشته محمد مجتهد شبستری، نظیر «فقه سیاسی بستر عقلایی خود را از دست داده است»، همچنین با تحلیل مفهوم «خشونت» که در زمره مفاهیم برساخته اجتماعی است و مد نظر قرار دادن زمینه و زمانه تحقق حوادث صدر اسلام و عدم ارتکاب مغالطه «زمان پریشی»، به فهم و ارزیابی آنچه موسوم به «امور خشن» در صدر اسلام است، پرداخته ام. نگاه کنید به:

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/413.pdf>

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/430.pdf>

پرسش کیر که گارد و پروژه نواندیشی دینی و انتظاری که از این جماعت باید داشت، به خطا رفته است. کیر که گارد با «اولویت عقل»^۱ مسئله داشت و از این منظر با کانت و هگل در می پیچید و با تفکیک میان «حقیقت سقراطی»^۲ و «حقیقت ابدی»^۳، از گشودگی نسبت به امر ایمانی و «انفسی بودن حقیقت»^۴ سخن می گفت. ^۵ به نزد وی، ایمان، که فی نفسه، امری سیال و فرّار و گریزپاست و با جهشِ اگزیستانسیل در می رسد؛ به مجرد اینکه در قالب تصورات و تصدیقات در آید و صورتبندی گردد، بدل به مقوله دیگر می شود؛ امری که در مباحث الاهیاتی و فلسفه دینی از آن سخن به میان می آید و سویه بین الاذهانی و عینی دارد؛ حال آنکه، امر ایمانی، به نزد کیر که گارد، صبغه سوپژکتیو دارد و وقتی محقق می گردد که در اولویت عقل تردید روا داشته شود. فارغ از این نکات قابل تامل، همچنین بارقه های فلسفی ژرفی که در طرح مراحل سه گانه «زیبایی شناختی»، «اخلاقی» و «دینی»، خصوصاً در دو اثر این/آن^۶ و قطعات فلسفی^۷ دیده می شود، تلقی کیر که گارد از تقابل میان «حقیقت سقراطی» و «حقیقت ابدی» با دغدغه محوری در پروژه نواندیشی دینی، تفاوت جدی دارد. عموم نواندیشان دینی متاخر، به رغم نظر کیر که گارد، تقابلی میان «حقیقت سقراطی» و «حقیقت ابدی» ندیده، نسبت به فراورده های معرفتی جهان جدید در سده های اخیر، از جمله آثار فیلسوفان جدید، علی الاصول گشوده اند و در اندیشه برقراری تناسب و تلائم میان فراورده های شاخه های مختلف معارف بشری با معرفت دینی؛ نه از تقابل میان «حقیقت سقراطی» و «حقیقت ابدی» سراغ گرفتن و حقیقت سقراطی را که نمادی از عقل فلسفی است به زیر کشیدن. از اینرو، پروژه نواندیشی دینی با آموزه روش شناختی «موازنه متاملانه»^۸ جان رالز که در اندیشه برقراری تناسب و سازگاری میان شاخه های مختلف معرفتی است و در فراورده های عقلانی و فلسفی نیز به دیده عنایت می نگرد، قرابتی بسی بیشتر دارد تا کیر که گاردی که دغدغه هایی از لونی دیگر دارد.

-
۱. Primacy of reason
 ۲. Socratic Truth
 ۳. Eternal Truth
 ۴. Truth is subjectivity

^۵ برای آشنایی با آموزه های محوری فلسفه کیر که گارد، به عنوان نمونه، نگاه کنید به اثر خواندنی ذیل:

Peter Vardy (2008) *An Introduction to Kierkegaard*, (USA: Hendrickson Publisher).

۶. *Either/Or*

۷. *Philosophical Fragments*

۸. reflective equilibrium